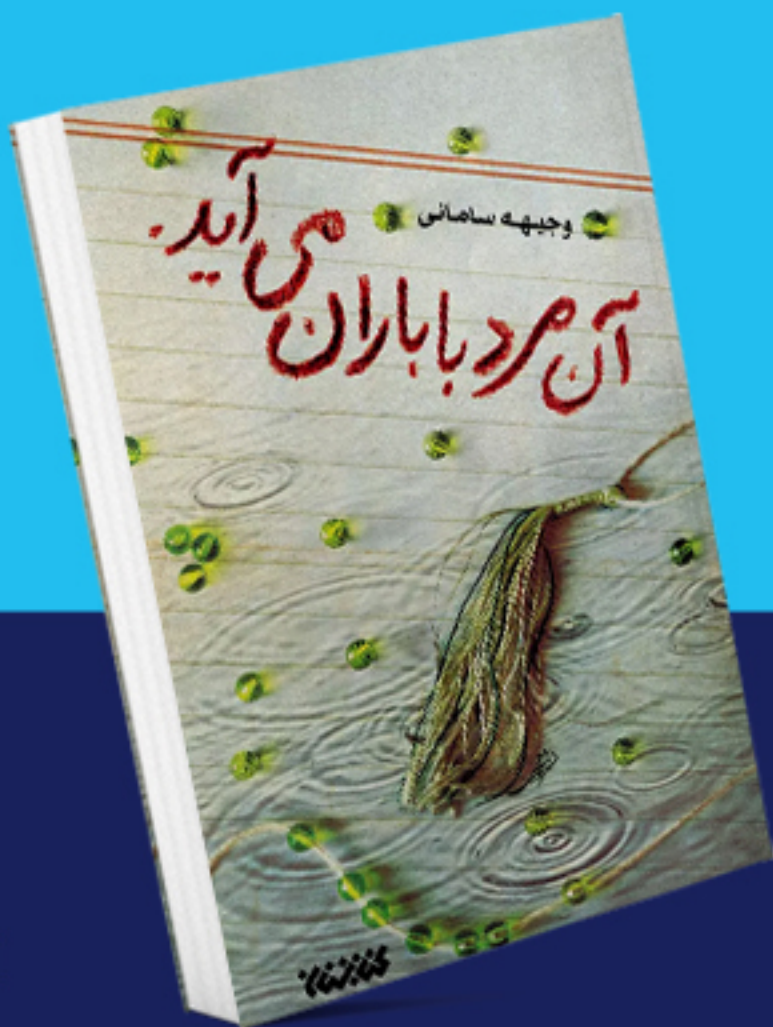


| معرفی کتاب «آن مرد با باران می آید»

تاگهان باران



● عنوان: **آن مرد با باران می‌آید**

● نویسنده: **وجیهه سامانی**

● ناشر: **کتابستان معرفت**

● تعداد صفحات: **۲۱۷**

● توضیحات:

داستان زندگی نوجوانی به نام بهزاد که ناگهان در بطن حوادث انقلاب قرار می‌گیرد؛ بدون آنکه آمادگی‌اش را داشته باشد.

حتماً تابه حال یکبار از خودتان پرسیده‌اید، شاید وقتی برای شرکت در راهپیمایی آماده می‌شدید، شاید وقتی مستند تسخیر لانه جاسوسی را در تلویزیون می‌دیدید یا وقتی در جشن دانش‌آموزی مدرسه شرکت می‌کردید. بالاخره یک‌جایی از خودتان پرسیده‌اید: «چرا سیزدهم آبان روز دانش‌آموزه؟» اگر دلتان یک راوی سرحال می‌خواهد که با یک روایت شیرین خوشمزه، جوابِ سؤالتان را بدهد، باید بعد از خواندن این یادداشت، بروید سراغ آن مردی که با باران می‌آید.

درست خوانده‌اید، «آن مرد با باران می‌آید» اسم تازه‌ترین رمان خانم وجیهه سامانی است؛ نویسندگانی که اگر کتاب‌خوان باشید، اسم او را در میان نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان کشورمان می‌شناسید. خانم سامانی در تازه‌ترین اثرش، آمده سراغ شما. بله! همین شمایی که دلتان می‌خواهد تاریخ انقلاب را بلد شوید و بهتر بدانید در چندماه منتهی به بهمن ۵۷ در کشورمان چه اتفاقاتی رخ داده است.

این رمان، روایت زندگی پسری به نام بهزاد است؛ نوجوانی که ناگهان در بطن حوادث انقلاب قرار می‌گیرد بدون آنکه آمادگی این حضور را داشته باشد. بهزاد کسی است شبیه شما؛ نوجوانی با همه احساسات، هیجان، شور و انرژی دوره نوجوانی که در دل این رمان، در مواجهه با یک اتفاق بزرگ قرار گرفته؛ آن‌هم اتفاقی به بزرگی یک انقلاب چندین میلیونی! کتاب به شما این فرصت را می‌دهد که خودتان را جای بهزاد بگذارید و به سال ۵۷ بروید و هم‌پای او، تصمیم بگیرید در کدام مسیر حرکت کنید.

بهر روز، برادر بزرگ‌تر بهزاد، به همراه دوستش، یاسر که پسر روحانی محله هم هست، از جوانان انقلابی‌اند. حضور این دو شخصیت در کتاب، علاوه بر آنکه ما را به بطن مبارزات انقلابی می‌برد، اطلاعات خوبی را هم از نحوه مبارزات و اقدامات نوجوان‌ها و جوان‌ها در آن مقطع در اختیارمان می‌گذارد. خواندن این اطلاعات در دل یک رمان، شیرین و لذت‌بخش است؛ به خصوص وقتی که داستان به روز مهمی مثل سیزدهم آبان می‌رسد، آن وقت است که می‌توانیم ریزه‌ریز اتفاقات آن روز را داستان‌وار بخوانیم.

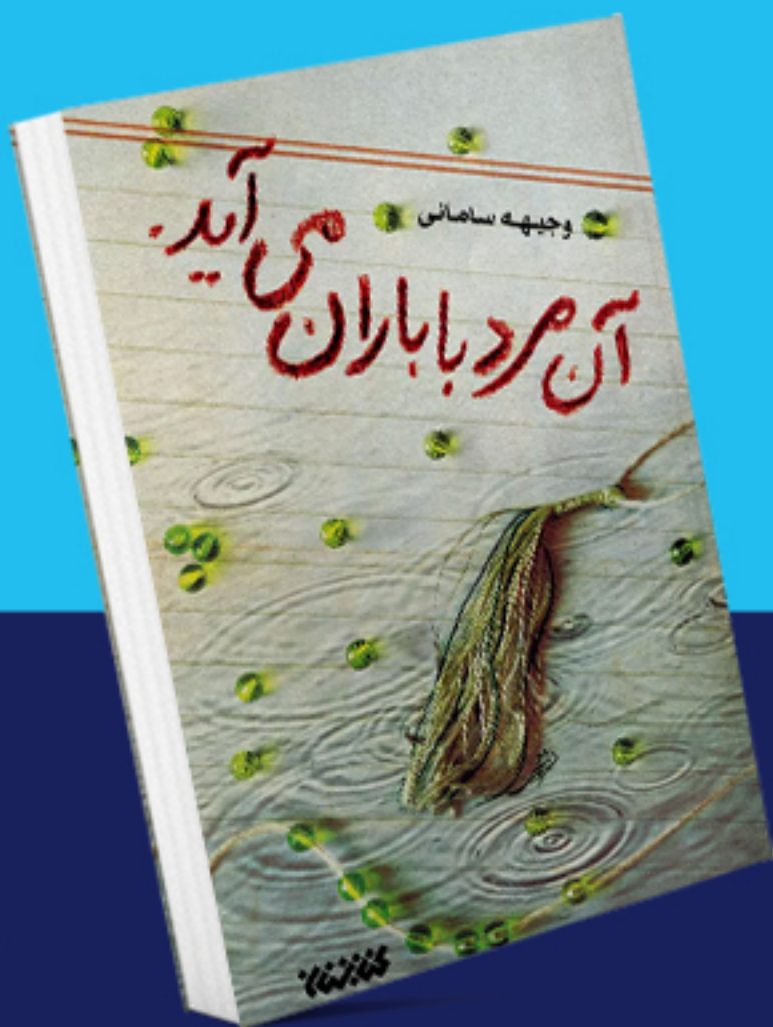
اشتباه نکنید! این کتاب، یک اثر مستند نیست، اما از مستندات تاریخی در دل آن، خیلی استفاده شده! یکیش یاسر و پدر روحانی او که از جمله شخصیت‌های واقعی و مستند در تاریخ انقلاب هستند که در دل رمان هم قرار گرفته‌اند. مبارزات مردم همدان، تظاهرات علیه اجرای قانون کاپیتولاسیون، تظاهرات دانشجویی علیه رژیم شاه، شعارها و تکبیرهای نوجوانان بر بام خانه‌ها و اتفاقات تاریخی از این دست، به‌وفور در داستان پیدا می‌شوند.

علاوه بر همه این‌ها، نویسندگان دهه فضای دهه شصت ایران را به خوبی در کتابش توصیف کرده است و این برای ما که آن روزها را زندگی نکرده‌ایم و خاطره‌ای از آن ایام نداریم، کمک بزرگی است تا بتوانیم مختصات آن دوران را بهتر درک کنیم. کتاب پر است از اسامی محله‌های قدیمی و توصیفات ظریفی مربوط به آن دوران که در فضاسازی خوب به ما کمک می‌کنند: از ساختن کوکتل مولوتف گرفته تا اعلامیه نویسی در زیرزمین خانه؛ از «الله اکبر» گفتن روی پشت‌بام گرفته تا شعارنویسی بر دیوار مدرسه؛ از حضور در تظاهرات و راهپیمایی‌ها گرفته تا کمک به مبارزانی که ساواک به دنبال آن‌هاست.

این اتفاق‌ها، هم در مدرسه می‌افتند، هم در خانه، هم در مسجد و خیابان. ما با این کتاب، هرروز از جایی به جای دیگر می‌رویم و روزهای منتهی به انقلاب را در هرگوشه و کنار پایتخت درک می‌کنیم.

| معرفی کتاب «آن مرد با باران می‌آید» | خوانش قسمتی از کتاب |

تاگهان باران



راست گفته‌اند «شاهنامه آخرش خوش است».

با این‌که همه این آخرِ خوش را می‌دانند، صدها سال است که شاهنامه را از اول می‌خوانند و کیف می‌کنند. ما هم آخرِ این کتاب را می‌دانیم. نخوانده هم می‌دانیم؛ چون بر اساس یک ماجرای واقعی نوشته شده. کاملاً واقعی، مثل سرنوشت یک ملت، مثل نامه‌ای از سرگذشت یک شاه. اما دانستن پایان داستان، دلیل نمی‌شود که از خواندن صفحه صفحه این کتاب لذت ببریم.

داستان این کتاب از مهرماه تا بهمن ۱۳۵۷ اتفاق می‌افتد، همان سالِ آشنایی که تا امروز، سرنوشت‌سازترین سال تاریخ وطن ما بوده. این یعنی یک عالم اتفاق ریز و درشت و جذاب هستند که می‌توانند در دل یک رمان روایت شوند. از دیوانویسی‌های ضد رژیم پهلوی گرفته تا «الله‌اکبر» گفتن‌های پشت‌بام‌ها. از کشتار دانش‌آموزان انقلابی همدان و قیام مردم قزوین علیه حکومت شاه گرفته تا اتفاق بزرگی مثل قیام دانش‌آموزی سیزدهم آبان.

اشتباه نکنید! «آن مرد با باران می‌آید» یک کتاب مستند تاریخی نیست؛ بلکه تخیل نویسنده‌اش به دل این اتفاقات راه پیدا کرده و آن‌ها را تا زندگی شخصیت اولش، بهزاد کشانده؛ شخصیتی که مثل مخاطبان‌ش، یک نوجوان است با همه افکار و احساسات نوجوانانه‌ای که او را در مواجهه با اتفاق بزرگی مثل انقلاب، سرِ دوراهی قرار می‌دهد. گرچه از همان مهر ۵۷ که داستان آغاز می‌شود، نگفته، بهمن خوشش را می‌دانیم، اما قلم نمکین نویسنده و ماجراهای جذابی که برای بهزاد و برادر بزرگ‌ترش، «بهرروز»، اتفاق می‌افتند، آن قدر پرکشش‌اند که نمی‌توانیم کتاب را زمین بگذاریم. بفرمایید خودتان ببینید!

این هم صفحه ۱۳۹ کتاب:
«می‌گوییم: «اگه فقط ما بگیم و هیچ‌کسی تکرار نکنه،
زودی لو می‌ریم و مأمورا پشت‌بوم شما رو شناسایی
می‌کنن».

دست‌های سعید از سر شانه شل می‌شود:

«پس چی کار کنیم؟»

هر سه بلا تکلیف، مانده‌ایم وسط پشت بام. ناگهان از
دورها صدایی بلند می‌شود: «الله اکبر»... و به دنبالش،
چند نفر دیگر باهم فریاد می‌زنند: الله اکبر.

صداهایی از کوچه خودمان هم بلند می‌شود:

لا اله الا الله.

لب‌های هر سه مان به خنده باز می‌شود. انگار نیرو

گرفته‌ایم. هر سه باهم فریاد می‌زنیم: الله اکبر!

صدایمان باهم، طنین بلند و خوش‌آهنگی پیدا می‌کند. کم‌کم صداها اوج می‌گیرد و بیش‌تر می‌شود. از همه‌جا صدای فریاد الله‌اکبر، به گوش می‌رسد. دیگر نمی‌شود تشخیص داد صداها دورند یا نزدیک. مردند یا زن یا بچه. صداها، در هم می‌پیچد و رو به آسمان بالا می‌رود. انگار همه شهر، یکپارچه فریاد شده است.

همان‌طور که دست‌هایم را دور دهانم حلقه کرده‌ام،
سرم را رو به آسمان می‌گیرم. ستاره‌های ریزو درشت،
از همیشه پرنورتر و نزدیک‌تر به نظر می‌رسند. انگار
آن‌ها هم با چشمک زدنشان دارند با ما تکرار
می‌کنند: «الله اکبر».

ناگهان صدای چند تیر هوایی از جایی همان
نزدیکی‌ها بلند می‌شود. ترس برم می‌دارد. به یونس
و سعید نگاه می‌کنم. کمی مکث می‌کنند، اما بعد،
بی‌توجه به صدای رگبار تیرهای هوایی، بلندتر از قبل
فریاد می‌زنند».